

ترياك

در شماره دی ماه سال ۱۳۴۵ مجله گرامی یغما، مقاله‌ی ممتع در تحت عنوان «ترياك» درج شده بود که آن را آقای ابوالقاسم طاهری از لندن فرستاده بودند و در آن گفتار تحقیقی جالب توجه و دل‌پذیر در باب این سم خان‌ومان‌سوز صورت گرفته بود. آقای طاهری نوشته بودند: «برای هردانش پژوهی که علاقه‌مند به تحقیق دربارهٔ اوضاع اجتماعی ایران در دورهٔ صفویه باشد مطالعه دربارهٔ آغاز رواج ترياك در ایران اهمیت بسزایی دارد...» و در ضمن از رباعی معروف شاه طهماسب (يك چند به ياقوت تر آلوده شدیم... الخ) چنین استنباط فرموده بودند که مراد آن شاه از «زمرد سوده» ترياك و احیاناً شیرۀ کونار (یعنی مطبوخ و دم کرده کونار) است. پس از آن نیز فرموده‌اند: «از نوشته‌های مورخان داخلی و خارجی در عهد شاه عباس چنین استنباط می‌شود که نوشیدن آب کونار و شیرۀ کونار در دوران سلطنت این پادشاه رواج یافته است...» و بالاخره: «حدس قریب به یقین آن است که نوشیدن آب کونار و... خوردن حبه‌های اپیون... در دوران پادشاهی طهماسب اول در ایران متد اول شده است...»

بنده در باب این گفتار دلکش، مختصر ملاحظاتی دارد که ذیلاً به عرض می‌رساند و اگر قابل باشد استدعا دارد لطفاً برای تتمیم فایده امر به درج آن در یغما بفرمایید:

اولاً مدت‌های مدید (و شاید تا پیش از روی کار آمدن سلسلهٔ صفوی) آنچه را که ما امروز ترياك می‌نامیم افیون می‌گفته‌اند و بنده تا پیش از روزگار صفویان در هیچ متنی به لفظ ترياك به معنی افیون برخورد کرده‌ام؛ در صورتی که شواهد بسیار (هم در کتاب‌های طبی و داروشناسی و هم در متن‌های ادبی) می‌توان یافت که در آن لفظ افیون به معنی ترياك به کار رفته است و از جملهٔ آن‌ها یکی شاهدهی است که آقای طاهری در مقالهٔ خود از سفرنامهٔ ناصر خسرو نقل کرده‌اند و چند شاهد دیگر را هم بنده نقل می‌کند:

این تاج علم‌های فلاطون است
این شکر است و فلسفهٔ هبیبون است
(دیوان ناصر خسرو: ۶۵)
عقل ترا هزل دشمن است چو هبیبون
(همان کتاب: ۳۰۸)
که پنداری که خوردستند هبیبون
سرشته است اندر ایشان دیو وارون
(همان مرجع: ۳۲۹)
کاهل و بشکول^۱ هست مایه و رودون...
هر دو به خاک اندرون برابر و مقرون

ای فتنه بر علوم فلاطونسی
آن فلسفه است و این سخن دینی
دادکن ارنام نیک‌خواهی از براك
چه حال است این که مدهوشند یکسر
از پرا دشمنی هارون است
پیشه و رانند پاك و هست در ایشان
اینت افیون گراست و آنت شکر گرا

اینست نَسازد همی مگر همه شکر و انت نَسازد همی مگر همه هپیون

(همان مأخذ: ۳۵۵)

این گفته‌های حکیم نَاصر به هیچ روی ناظر به فایدهٔ افیون و مصرفِ طبی آن برای درمان دردهای گوناگون نیست. وی افیون را ماده‌ی مضر و دشمنِ عقل و موجبِ مدهوشی و فسادِ خردمی‌شناسد و پیداست که منظور وی اعتیاد به این ماده و مداومت در مصرف و خوردن دائمی آن است که - به حق - آن را موجبِ فسادِ عقل و تباه شدنِ شخصیتِ معرفی می‌کند. بدیهی است که اگر در روزگار حکیم کسی به خوردنِ معتادِ افیون نبود وی این ماده را چنین توصیف نمی‌کرد.

در دیوانِ کبیر مولانا جلال‌الدین نیز افیون به همین ترتیب به عنوان بریاد دهندهٔ خرد و مایهٔ مدهوشی معرفی شده است:

چه دانم های بسیار است ، لیکن من نمی دانم

که خوردم از دهان بندی در آن دریا کفی افیون

(دیوان کبیر ، چاپ استاد فروزانفر : ۱۴۲۴)

هش دار جنون عقل اکنون

عقل از کف عشق خورد افیون

امروز شدند هر دو مجنون

عشق مجنون و عقل عاقل

(همان مأخذ: ۱۸۳)

در دیوانِ خواجه دوبار به شرح ذیل به افیون اشاره شده است:

حریفان را نه سرماند نه دستار

از آن افیون که ساقی درمی افکند

(دیوان حافظ - چاپ مرحوم قزوینی: ۱۶۶)

درمی کهنهٔ دیرینهٔ ما افیون کرد ...

ساقی اندر قدح باز می گلگون کرد

این می این بار مرا پاك ز خود بیرون کرد

این قدح هوش مرا جمله به يك بار بیرد

(دیوان حافظ ، چاپ قدسی: ۲۲۱)

از گفتهٔ خواجه برمی آید که می‌گساران گاهی برای احساس لذت بیش تر افیون را در می درج می‌کرده و می‌نوشیده‌اند و این نوشیدنی آنان را به وادی مدهوشی می‌کشانیده و خرابشان می‌ساخته و پاك از خود بیرونشان می‌کرده است.

در دیوانِ عزیز خواجه يك بار نیز لفظ تریاک آمده است. حافظ راغزلی است به مطلع:

خیزو در کاسهٔ زر آب طرب ناك انداز

پیش ترزان که شود کاسهٔ سرخاک ، انداز

و در آن چنین فرماید:

دل ما را که زهار سر زلف تو بخت

از لب خود به شفا خانهٔ تریاک انداز

(دیوان حافظ چاپ قزوینی: ۱۷۹)

از ترکیب های «مار سر زلف» و «شفا خانهٔ تریاک» برمی آید که در روزگار خواجه تریاک دارویی شفا بخش و خنثی کنندهٔ سم و ضد گزش سوام و هوام و خلاصه پادزهر بوده و به همان معنی به کار می‌رفته است که ، امروز لفظ «تریاق» را برای آن به کار می‌بریم (البته در عین حال در آن روزگار وحتىی قرن پیش از آن تریاق نیز به معنی پادزهر به کار می‌رفته است و در جملهٔ معروف سعدی: «تا تریاق از عراق آید مار گزیده مرده باشد» که صورت مثل سایر یافته است تریاق در معنی پادزهر آمده ، اما باید توجه داشته باشیم که شیخ تریاق را برای آن به کار برده است که با کلمهٔ عراق مناسب تر و در دو حرف مشترک است).

اما بنده گمان ندارد که مراد شاه طهماسب از « زمرد سوده» افیون یا حتی جوشانده کوکنار باشد چه افیون که سبز رنگ نیست و تشبه مایع مطبوخ کوکنار نیز - ولو آن که سبز رنگ باشد - به زمرد سوده ، یعنی گردی که از ساییدن زمرد به دست می آید چندان متناسب و زیبا نیست ؛ خاصه آن که می دانیم در آن عصر ، ومدت ها پیش از آن گروهی در ایران و عربستان به خوردن بنگ (ماده سبز رنگی که از گرده های گل شاه دانه به دست می آید و آن نیز مخدر و مفری و مصرف آن در شرع ممنوع و حرام است) اعتیاد داشته اند و این ماده را خواه به صورت خالص و خواه به شکل حل و درج در مایعات گوناگون مصرف می کرده اند و امروزه نیز گروهی آن را به شکل «دوغ وحدت ۱» می نوشند . این ماده را در ادب فارسی و عربی با سبزی رنگ مشخص شده و به زبرد و زمرد و خیمه سبز رستم مانند شده است. در زبان عربی بنگ را «مدامه حیدر» می نامند و ظاهراً علت آن این بوده است که نخست بار استعمال آن در نزد این قوم به وسیله حیدر نامی شایع شده است . شاعر عربی گوید:

دع الخمر و شراب من مدامة حیدر معنبرة زرقاء مثل زبرجد
و شاعری فارسی زبان که می خواهد خلق را از نوشیدن شراب باز دارد و به کشیدن و دود کردن بنگ ترغیب کند چنین سروده است :

تا کی اسیر خون سیاووشی آتش به سبز خیمه رستم زن
با توجه بدین مراتب گمان می رود که منظور شاه طهماسب از زمرد سوده و رقتن در پی آن ، همان اعتیاد به خوردن بنگ باشد .

نکته دیگری که باید روشن شود این است که فارسی زبانان چگونه افیون را از یاد بردند و به جای آن لفظ تریاک را که برای خود مفهومی خاص غیر از افیون داشت استعمال کردند ؟ چنان که دیدیم ، از افیون در نزد شاعران و دانشوران همواره به بدی یاد شده است ، و هنگامی که استعمال آن در ایران رونق گرفت و خوردن افیون یا ترکیب های گوناگونی که از آن می ساختند (مانند فلونیا و حب جدوار و حب سفوف و خشت در بهشت) مذهب مختار عصر شد و وضع و شریف و عارف و عامی خود را بدان آلوده یافتند ، ناگزیر باید برای این ماده اسمی برگزینند که در عرف عام کم تر از افیون قبیح و مطعون باشد . اما چرا نام تریاک را که به معنی پاذرهر بود بر افیون نهادند و چون زنگیانی که نام کافور می گیرند این زهر قتال را ضدسم و داروی شفا بخش خوانند ؟ چنان که می دانیم افیون مسکنی قوی و موجب تخدیر اعصاب است و موقتاً مایه آرامش می شود و پزشکان از هزاران سال پیش بدین خاصیت آن پی برده بودند و در موقع مراجعه بیمارانی که به دردهای شدید مبتلا بودند ، این دارو را تجویز می کردند و به علت همین قوت تأثیر استعمال آن هر روز در طب رایج تر می شد ؛ و چون زخم نیش گزندگان علاوه بر ایجاد مسمومیت در بیمار ، بسیار دردناک و ناراحت کننده بود ، در ساختن انواع گوناگون تریاق ها يك دارو همواره به کار می رفت و آن افیون بود ؛ و اگر در کتاب های مفردات طبی و دارو شناسی انواع تریاق ها را بنگریم ، هیچ يك از آن ها از افیون خالی نیست .

بنابراین از باب تسمیه جزء به نام کل و نیز از جهت برداشتن نام منفور افیون از روی این ماده شومی که استعمال آن رواج عام یافته بود ، آن را تریاک خواندند و از آن پس پاذرهر تریاق نامیده شد و تریاک و تریاق که هر دو به يك معنی به کار می رفت دو مفهوم و دو

مصدق جداگانه یافت. این تغییر نام ظاهراً در دوره صفویان صورت گرفت چه در افسانه‌هایی که از این روزگار بازمانده (مانند اسکندرنامه و رموز حمزه) و هم در آثار ادبی این عصر، تریاک به معنی افیون به کار رفته است و میرزا طاهر وحید قزوینی وزیر معروف این عصر در ضمن شهر آشوبی که در پایان مثنوی عاشق و معشوق خویش آورده و اصناف و پیشه‌وران اصفهان را وصف کرده بی‌شمار نیز به وصف تریاک فروش اختصاص داده است که نقل آن بی‌تناسب نیست.

صفت تریاک فروش

از چرت بود چو دنگ رزاز	تریاک فروش کیف پرداز
یک سر دارد هزار سودا	خشخاش صفت به باغ دنیا
گر دیده دوته مدام چون تانک	زان نشو که می‌فزاید ادراک
بوقش نکند ز خواب بیدار	چون آلت مرد رفته از کار
در چرت خودش چو موج دریاست	کیفش به جری فراخ پهناست
خفتای حیات و مرگ گشته	بی بار زعیش و برگ گشته
چون پادایم نشسته خفته	نی نکته سروده نه شفته
پیوسته نماز کرده در خواب	از چرت گرفته شکل محراب

(دیوان وحید، نسخه خطی شماره ۱۱۶۱ متعلق به کتابخانه مجلس شورای ملی)

چنان که ملاحظه می‌شود در این دوران که عصر رواج افیون خواری بوده است نشو و سرمستی آن را «ادراک فزا» خوانده‌اند و دیگر گفتگویی از خاصیت تباه‌کنندگی عقل و خرد در میان نیست و تنها از «کیف» و «چرت» آن سخن گفته می‌شود.

لفظ تریاک از کلمه یونانی Theriaka گرفته شده و تریاق معرب آن است. این کلمه در اصل به معنی سیعی (منسوب به جانور سبع و درنده) بوده و آن را به معنی «ضد گزش درندگان» به کار می‌برده‌اند. (حواشی برهان قاطع چاپ دکتر معین).

مراد از کوکنار گریزه تیغ زده خشخاش است. توضیح آن که برای استخراج افیون (شیره کوکنار) در گزر خشخاش هنگامی که هنوز به بوته بوده است شیارهایی موازی و مورب به وسیله تیغ‌های خاص ایجاد می‌کرده‌اند. از این شیارها شیری سفید رنگ بیرون می‌آمده که در مجاورت هوا رفته رفته غلظت می‌یافته و خشک می‌شده و رنگ آن به تیرگی می‌گراییده است. این شیره‌ها از گرزهای خشخاش می‌گرفته و به ترتیب خاصی می‌مالیده و به صورت افیون درمی‌آورده‌اند. اما گرزهای کوچک‌تر (و احیاناً نامرغوب‌تر) خشخاش را تیغ نمی‌زده و پس از کندن از بوته خشک می‌کرده‌اند و در دوران کودکی بنده، این نوع خشخاش ریز خشک شده را دردکان‌های عطاری به نام کوکنار می‌فروختند و خانواده‌های برای دارو درمان جوشانیده آن را مصرف می‌کرده‌اند. ظاهراً در دوران صفوی محل‌هایی به نام کوکنارخانه در ردیف قهوه‌خانه و جای‌خانه وجود داشته‌است که مردم بدان جاها می‌رفته و به خوردن جوشانیده کوکنار می‌پرداخته و بدان معتاد می‌شده‌اند. در افسانه‌های بازمانده از این دوران (مانند قصه شاه آزاد بخت و چهار درویش) از کوکنارخانه وصفی نسبتاً دقیق شده است.

همچنین عده‌ای از شاعران به خوردن عصاره کوکنار اعتیاد داشته‌اند؛ از جمله شاعری

به نام مخفی رشتی است که به هندوستان سفر کرده و در آنجا دولت و اقبالی یافته بود و چون مردی ظریف و بذله گو بود پادشاه (ظاهراً جلال‌الدین اکبر گورگانی) دستور داده بود که ظرفی از طلا برای جوشانیدن کوکناروی ترتیب دهند و مولانا مخفی در مجلس شاه که حضور می‌یافت آتشدان را رو به روی خود می‌گذاشت و ظرف کوکنار را بر آن می‌نهاد و خود در کمال مزه و ملاحظه پشت آن می‌نشست و چون از نشوئه این ماده سرخوش می‌شد به بذله گویی می‌پرداخت و چندان در نوشیدن کوکنار افراط کرده بود که از وی جز پوست و استخوان نمانده بود. روزی پادشاه بدو گفت این‌طور که تو در نوشیدن کوکنار زیاده روی می‌کنی به زودی چیزی از تو نخواهد ماند و مخفی در جواب گفته بود ضعف جثه من به واسطه نوشیدن کوکنار نیست، بلکه همه دانشوران و مؤلفان به کرات در کتاب خود می‌نویسند «مخفی نماند» و من از نفرین ایشان بدین روز افتاده‌ام!

گروهی دیگر نیز به خوردن افیون یا ترکیب‌های آن اعتیاد داشتند. برای دیدن نام آن‌ها می‌توان به تذکره‌های دوره صفوی خاصه تذکره نصرآبادی (که مؤلف آن نیز مبتلا به خوردن افیون بوده است) رجوع کرد.

نصرآبادی در ترجمه حال شاعری متخلص به ملا نشاطی می‌نویسد: «حاج محمد نام داشت و بیزری (ظاهراً پیزری) تخلص می‌کرد. از کدخدایان دماوند است. به قدر استطاعت داشت. مدتی قبل از این به اصفهان آمد و پاره‌بی در اردو گشت. به سبب ترکیب‌های پر زور سودایی به هم رسانیده به وضعی کثیف می‌گشت. طالعی مدد نموده به گریز گاه عدم رفت!» (تذکره نصرآبادی: ۴۲۹).

آخرین نکته‌یی که باید درباره گفتار آقای طاهری یادآوری کنم این است که ایشان مرقوم داشته‌اند: «جز مقاله استاد پور داود در کتاب هر مزدنامه مطلبی درباره پیدایش و رواج تریاک به زبان فارسی منتشر نگردیده است.» سال‌ها پیش از این مرحوم حسین کوهی کرمانی کتابی «فصل به نام تاریخ تریاک و تریاک‌چی در ایران» تألیف کرد و انتشار داد و گویا اثر وی يك بار هم تجدید طبع شد. با آن که کتاب مرحوم کوهی اثری علمی و مستند و محققانه نیست، اما اطلاعات قابل استفاده بسیار در آن می‌توان یافت و در هر حال برای کسی که در این باب تحقیق می‌کند مطالعه کتاب وی ضروری است.

بنده وقتی به قصد نوشتن قلم بر می‌داشت، گمان می‌برد که یادداشت وی از سطری چند تجاوز نکند! (عنان قلم از دست رفت و رطب و یابس بسیار به هم بافته شد و اکنون جای آن است که از طول کلام - آن‌هم درباره مطلبی که شاید مرغوب طبع بسیاری از خوانندگان نباشد - معذرت بخواهم).